

کامل الطوع مسلک لاسلم؛ و لفظ مسلم و اسلم و مسلک و مسلک صفت
اشفاق است و از بخارج جمع تمهید سابق اصحا اخبار و آل اهلارضی الله عنهم

قول در مسلک الاسلام اصناف موصوف سوی صفت لازم می آید باید که
مسلم اسلام مرقوم گردد **قول** مقدمه هذا بطریق استقصا و تحقیق تصد

الاعلیٰ مسطور شد فلینظر الیه و نیز اینکه در آیه کریمه **هَدَىٰ إِلَى صِرَاطٍ مُّبِينٍ**
اصناف موصوف سوی صفت است همچو مسلک الاسلام که ماثل آنست معنی و تزیین
و اگر در آن به صراط الله الحمید تقدیر کرده شود در مسلک الاسلام هم مسلک الدین الاسلام

گفته آید و آنچه مترض به یک اصناف تجویز نموده از ما فهمی اوست **قال و اطاع**

او امر التَّحَمُّد؛ هم اولوا الامر امم للعالم؛ اطاع ماضی و ضمیر آن ارج
سوی کل مسلم و او امر مضاف سوی رجاء و مراد از رجاء اصحاب کرام رضوانند

و درین اقتباس است از آیه محمد رسول الله و الذین معاه اشدا و

على الكفار رحما و بینهم الا یبرهم مبتدا و اولو بعض خداوندان مضاف

سوی الامر و مضاف بامضی الیه ذوالحال و امم **قال** و للعالم متعلق بان و حال

بافذوالحال خبر مبتدا و مبتدا با خبر جمله **قول** لفظ امم که واحد است

بلقب جمع می باید زیرا که فاعل ام ضمیر است راجع سوی اولوا الامر که جمع مذکر است

اقول چون مسلم است که ثبوت جمع بدون تحقق افراد ممکن نیست وجود فرد واحد
در ضمن جمع متحقق است هذا عندنا لضرورة علی مذهبنا لبصرین

اما الکوفیون فیحوزون انه كما تقدم ونظيره قوله تعالى خاشعاً

ابصارهم یخرجون که خاشعاً با وصف وحدت حال است از ضمیر جمع مذکر

در یخرجون است کذا فی شرح القطر واما است بردو است صغری کما

الصلوة وکبری ففی الخلافه فی افراد ضمیر نظر برین است که هر هر فرد را از ضمیر

مختلفه علی سبیل الترتیب خلافت نزوه لا علی طریق الاجتماع و هكذا

فی امامة الصلوة کلا یحقی **قال** صغره صح اول الرحماء

عمر کر امر الایم؛ صهرة مبتدا و صح بمعنی حق و ثبت و ضمیر آن راجع

سوی صهر و فعل با فاعل خبر مبتدا و اول الرحماء خبر مبتدا محذوف ای هو

و حذف مبتدا بردو قسم است جواز انوار الهلال واللهم و سورة انزلناها

وسلام قوم منکر و ن و دو جواب و آن جائز است که بجای خبر غیر خبر واقع گردد

و آن مختص بچار موضع است کما فی کتب النحو و امیر المومنین رحما بودن خلفا

و اولیت حضرت ابی بکر و اینست حضرت عمر رضی الله عنهما ازین بیت صاف

ظاهر است و بر رعایت حروف غیر بجزیده نام از اسامی خلفای عظام رضی الله عنهم

و نام جدنا حضرت عمر فاروق رضی الله عنه که غیر منقوط است مسطور گردید **قول** این چون

خبر جمله بود ضرورت است که سوی مبتدا عایدی باشد و خبر و اینجا منقود است و تقدیر ضمیری

خواه مرفوع باشد یا منصوب نیز اینجا نمی تواند شد **قول** ترکیب بگیر که از

سابق واضح تر است اینکه صیغه مبتداست و اول الرّحمان خبر و جمله صحیح حال از

صهره یا از اول الرّحمان مقدم گردیده بر عایت وزن اما چون با ضی مثبت حال واقع

شود اولش قد آرند و اینجا مقدر است بدلیل قول تعالی جاؤمکم حصرت

صدورم ای قد حصرت هذا مذمبا لا کفر انا اخفش و کوفیان

تقدیرش اضروری نگونید هكذا فی الوسیط و المسالک لهیه پر

در ضرورت خبر جمله بود و احتیاج بجاندی ندارد و بر تقدیر سابق عائد موجود است

اگرچه در نظر معترض منقود و چنین تعریضات غلط بر عدم وقوف ترکیب نحوی

و بیست **قال** معهم واسم کلام الله و اسکله ما وراه

حکم معهم ما سواهم الرّحمان هم لدار السّلام صار علم چون

و کرمنا قب خلفای اربوریم کردیم بیان محامد ستم باقیه از عتشره بشره که سعد

و سعید و ابوعبیده و طلحه و زبیر و عبد الرحمن علیه الرضوان اند و اطهار بشارت خلد

بخمایه نویدیم لکنایه ابلغ من المتصریح **قول** لفظ صار در مصرع ثانی

این بیت بلفظ جمع می باید که فاعلش ضمیر است راجع سوی مبتدای جمع مذکر اقول
مرجع ضمیر که رتقا است جمع مکسر است کتفا، و اربعاء چنین ضمیر سوی جمع مکسر صحیح است
و اختلاف بصرین کوفین که از کتب متقدمین نظردر آمده بکرات مرثوم گردید

صَارِدَ اِرْسَلَامٍ مَعْمُودًا؛ لِرَسُولٍ وَاللّٰهِ اَلَا رَحْمٌ؛ وَالدَّلِيلُ

وَالذِّكْرُ؛ اَكْرَمًا كَلِ اَهْلِ اِرْكَمٍ؛ وَالدَّلِيلُ مَذْكُورٌ فِي رَجْعِ سَوِي

ال که در بیت سابق مذکور است و لفظ آل از مرطابق مضمون این بیت با حدیث المحسن

وَالْحُسَيْنِ سَيِّدًا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ مَرَجِ ضَمِيرِ تَشْبِيهِتِ وَاَضْمَارِ قَبْلِ الذِّكْرِ

لازم نیاید علاوه اینکه در بعضی مواقع مرجع از دلالت سیاق متعین میگردد و کما

مر بیانیه فی شرح الشعر السابع و ولد بشیر متعدی آمده و گاهی لازم معنی

پیداشدند و فرزند گردیدند حسن و حسین رضی الله عنهما هر رسول علیه السلام و علی

کریم الله وجهه را یا تشبیه مذکور مجمل مشتق از ولادت بمعنی زادون یعنی زاوه شدند

و فرزند کرده شدند و اگر ماکل اهل اکریم خبر مبتدای محذوف ای هما

قولان نون تشبیه در ولد که اصلش ولدان بود حذف کردن جایز نیست زیرا که

نون تشبیه وقت مضاف شدن متنی محذوف می شود و ولدان سوی لام که حرف

است چگونه مضاف گردد که جایز نیست اقول معترض و کذا را با وجود

بودن فعل و لا رسول تعلق بان مضاف و مضاف اليه فهم نهوده بر حذف نون متعرج

شده از بن استعداد خود خبر و او كه كما لا يخفى على الفطن السليم قال

كْرَمًا الْوَاحِدُ وَصَلَاةٌ لِرَسُولٍ وَاللَّهِ سَلَامٌ كَرِيمٌ ماضى از تكريم و

الواحد فاعل ان و واو حرف عطف و صلى ماضى معروف از باب

تفعل و هـ محقق بود كه ضمير نائب مرفوع متصل است فاعل ان راجع سوئى احد

و ايراد هو بر اى تا كيد ضمير متصل كه در صلي است و اينچنين تا كيد بر اى عطف اسم مظهر بر

اسم مضمومى آيد بجهت تحقق مفهوم مسند اليه بخود زيد قام هو و عمر و ويا ادم اسكن

انت و نزق جك الجنة و قوله عليه السلام افضل ما قلت

انا و النبيون من قبلى الا الا الله و ربما يؤردنه قصدا

لكمال الظهور المسند اليه على خلاف مقتضى الظاهر كما في

شرح عقائد النفسى في حيث لتكوين اذ لوت تاخر لا تقدم

هو و فى الفوائد الضيائية في باب التنازع و يصح ان يكون

هو مع وقوعه فى ذلك الموضع معمو لا لكل واحد منهما

نتى و حذف و او هو جازى است كما قال فى شرح المراح ي حذف

و او هو اذ اتعاقب بشيى آخر لحصول كثرة الحروف بالمعا

مع وقوع الواو على الطرف ففي الهاء مضمومًا على حاله وفي

القراح وربما حذفت من هو وهي الواو والياء في ضرورة

الشعر كما قال ع فيناه يشرك رجل قال قائل وقال ارسعد

اذ من هواكا؛ وربما حذفوا الواو مع الحركة كما قال لسان

في قولع ومطواي مشتاقان لزارقان؛ قال الاخفش

وهذا في لغتازد شتو كثير انتهى وكتاب من رعين وقف بجمان و

زيرك اصات واو وبامى ضائر مختلف فيست فقبل هاء من نفس الكلمة و

قبل هاء زائدتان وهذا هو الظاهر من كلام سيبويه كذا ذكر

في غاية البيان والتبسيط ضمير مرفوع ومنصوب ومجرور ويرود مرتفع شود

از دخول عوامل باقرائن معنى نحو مزيد بضره وانا واكوا انه ولام در لرسل

جاءت بمعنى على كما يقال تله للجبين اى صرعه على الجبين وكقول

تعالى يخرجون للاذقان اى على الاذقان ونحو قوله عز شانہ

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى اى على الانسان وال باضاف اليه ان

معطوف بر رسول وان با معطوف متعلق وصل با فاعل وتعلق جملة فعلية وعادة

وجملة سلم تقدير حرف عطف معطوف بر ان كما في قوله تعالى وهو الغفور

الْوَدُّ وَذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ فَتَقْدِيرٌ صَلَى

الواحد علی هر سول و آل و سلم و ترکیب دیگر اینک فعل با فاعل و مفعول محذوف

باشد و صلاه بفتح با فعل مفسر آن بود ای کر و الواحد و صلی صلوة صلاه

جمع میان مفسر و مفسر روایت فانه لو ذکر المفسر لم یبق المفسر

مفسر بل صار حشوا هكذا فی الفوائد الضیائیة و ضمیر فاعل که

در صلی است راجع طرف واحد و ضمیر منصوب سوی صلوة و الف آن حذف

برای تخفیف چنانکه صاحب غایه گوید الف نحو ضربها و بها اگر چه اصلی و از ذوات

کلمه است مگر از قول ابی حیان اشیرالدین محمد بن یوسف نحوی که از ائمه مشاهیر نحو

ولفت بود زائد است قال ابو حیان الالف فیها من ائمة تقویة

لحركة الهمزة و در تمییز فی شرح التسهیل و در وجه غیر متعارفه وقف گفته که گاهی

الف ضربها و لها و بها حذف کنند چنانکه در مثل مرانت و محج

م جمث پس صلاه بفتح با بغير الف

قول لفظ صلی که از باب تفعیل است

و بغير استعمال علی است چون متعدی بنفسه سوی یک قول کرده و یاد و مفعول و یا

بمفعول و روشن با و فی و علی آید با کلمه ناز که بمعنی التماس است مستعمل کرده بیده بمعنی

اودخل می آید یا معنیش اشوی میگردد که بمعنی در آتش بریان کرده آمده است

اقول صلی ما خود است از صلوة که بمعنی ناز است و دعا از بزمه و رحمت از

خدا و در و بر رسول و فرشتگان و مغفرت و شای نیکو و تعظیم در دنیا با علا و ذکر و اطمینان
و دعوت و ابقای شریعت و در آخرت تشفیج او در امت و تضعیف اجرا و از جانب

خدای بر رسول صلی الله علیه و سلم و هو اسم بوضع موضع المصدر
یقال صلی صلوة لانصلیه از آنکه صلوة اخص است از تصدیق و تصدیقاً

و او ای که ما خود از صلوة و مصدر باب تفعیل است بر وزن تفعله بمعنی ناز گذاردن
و رحمت فرستادن بر مصطفی علیه الصلوة والسلام و رو گویند کذا فی القاموس

والصراح و منتهی الارب و مدار الالف و اصل و از کتب لغات
مسطوره تعدیه آن مقید بکفر جبر بالنصیح یافته نشده اما از محاورات و

استعمالات عرب چنین واضح میگردد که چون صلی بمعنی ناز گذاردن آید متعدی

بنفسه میشود و كما قال الله تعالى و ذکر اسم ربیه فصلی و فلا صدق

و لا صلی و گاهی متعدی سوی مصدر کفوله علیه السلام من صلی

صلوتنا و استقبال قبلتنا الحدیث و گاهی متعدی سوی ظرف نحو

قوله علیه السلام انا صلی لللیل و اصوم للنهار الحدیث

و گاهی بوسط فی کقول عمر بن ابی سلمة رأیت مرسل الله صلی

الله عليه وسلم يصلي في ثوب واحد مشتملا به وگاه بواسطه
لام نرفصل لربك وانحر چون بمعنی در و گوشتن بود تعدی آن بواسطه علی
اید کفوله علیه السلام من صلی علیّی مرة واحدة الحدیث

و بلا توسط علی نیز چنانچه در دیباچه و لائل الخیرات آورده قوله علیه السلام

اعطاه الله بكل صلوة فصلا ما قصر في الجنة قل ذلك وكثر

و در بساطم الازهار فی الصلوة علی سید البرار همین روایت مذکور است یا توسط یا چنانچه

در حدیث قدسی آمده فوعزتی و جلالی و وجودی و مجدی و ارتقا

لا عطینة بكل حرف صلی به قصر فی الجنة یا باللام که بمعنی علی است

کقول الشاعر نصلی للذی صلت قریش ای نصلی

علی الذی چون بمعنی رحمت از حق تعالی مستعمل شود صلوة آن با علی اید کفوله

تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی و گاهی متعدی

بنفسی توسط حرف جر کافی مورد الکلم اللهم صل وسلم رسولا

مودود امجد محمود الخ و گاهی علی و مدخولش محذوف باشد چنانچه

جای رح و فضیله فرمایند جزاک الذی عم جودا و برآ و ارضا

عنا و صلی وسلم و تصدیق قصه ای که مجروحش صلی است بمعنی در ارتقا

و مقیم گردانیدن در آن بریان کردن گوشت و رست کردن عصاره چوب آتش آید

کذا فی القاموس والصریح و غیرهما پس چون بمعنی در آتش انداختن

و مقیم گردانیدن در آن استعمال شود بلا واسطه حرف جر آید قطعاً مگر مفعول ثانیش لفظ

نار یا سعیر باشد آن مذکور باشد یا مخذوف بقرینه کفوله تعالی فسوف

نصلیه ناراً و یصلی سعیراً و کقولهم صلّی اللّٰهم و یصلیه آ

ادخل النار و یدخل ایاها و چون بمعنی بریان کردن گوشت و غیر آن

آید تعدیه اش بسوی مفعول ثانی بی با و فی و علی گردد و کما یقال صلّیت اللّٰهم

بالنار و فی النار و علیها ای شویته بالنار و فیها و علیها

و گاهی مفعول ثانی بقرینه مخذوف باشد کما جاء فی الحدیث انه انی

بشاة مصلیة ای مشویة بالنار و این بحسب قرائن است فکیف

یظهر علی من لم یتبع المحاورات ولم یفرّق بین الحسنات

و السّیئات **قول** پس بموجب محاوره عرب که اصلاً کلمات عربی را

بوجهی از آن گزیری نیست در قول شاعر که صلاه گفته است تقدیر لفظاً

بعدها کردن ضرور افتاده یعنی صلاه النار بمعنی داخله النار یا صلاه فی النار بمعنی

اشواه فیها و معنی فارسیش بر تقدیر اول داخل کرد و او را در آتش بر تقدیر ثانی بر

کرد او اکثرش **اقول** استعمالاً تکرار لفظ صلی از آیات واحادیث و لغات معتبره
 و نسخ متداوله به تحقیق و در آمده تحریر یافت نظر بر این لفظ صلی که جزوی از مدح آنحضرت
 علیه السلام در مصرع قصیده بدانکه حرف حرفش از نسیم سعادت نسیم مدح چمن آرای
 دین متین علیه الصلوة و التحیات الی یوم الدین چون گلزار نو بهار شکفته و لفظ العظمی
 به بیسان فیض نشان نعت بحر رحمت ذوالجلال صلوة الله علیه بالغدوة و الاصل
 چون لالی شاهوار آب و تاب گرفته بمعنی رحمت فرستادن بود نه غیر زیرا که سیاق
 و سباق کلام دال بر همین است علی الخصوص جائیکه معقب کرم الواحد آید و تکریم وی
 صلی الله علیه و سلم تخصیص صلوة باشد و جمله سلم بران معطوف بود و ترجمه اش
 بمصرع از درودش خدا کند اگرام کرده شود بخلاف قولک سیصلی ابالمب
 که در آن تقدیر نارضوریست و معنیش سید غلام ناز بود و لا غیر پس این سوداوی
 لایبی که ناشی است از تحریف لفظ صحیح بسوی محال غیر محمود و ترجمه آن بعکس قرآن
 یعنی خلاف مقصود از مقدرات غیبی منسوبست بجانب معترض چرا که تقدیر ناز که
 درین بیت قصیده نعتیه لفظاً یا معنی و صراحتاً یا کنایه ممکن و متصور نیست تقدیر است
 قطعه شریفه الحمد یاکل الحمد و بنگرین حسود ازین نارسوخته است ؛
 شد معنی بقیس علی نفسیه عیان ؛ که ناز و رخسار کلام فروخته است **قول**

به و تقدیر از دم کفر است اگر غیر عمد گفته باشد پس تبدیل خواهد کرد قائل آن اگر اطلاق

یابد بران و اگر عمد گفته باشد کافر است و مرد نفوذ بالله منه حتی بتوب

بلکه بعضی لا یقبل توبته جدا گفته اند **اقول** طرفه ماجرایست که معتز

نار تقدیر خود را منسوب بر اقم نموده معنی غیر مقصود از راه افترا بخرید آورده و قائلش را

در صورت عمد تصور خویش کافر گفته بحکم من اساء فعلیها کسوت مدلول من

لعن لعین در بر کرد و زهی جسارت مغزی که اطلاق کفر بر صاحب سلام نموده کلمات

و در از این بین رقم ساخت و حتی مبادرت او که باتباع هوای نفسانی مخصوص قطعیه

و احادیث مصطفویه را نسیا نموده با تنساب کفر بر دخت بنا برین اقم اثم بخداست

علمای عالی مقام و فضلای ذوی الاحترام بعض آیات و اخباریکه در منع تکفیر مومن

وارد شده است عرضه میدهد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا

ضربتم فی سبیل الله فبئینا و لا تقولوا لمن القى الیکم السلام

کنت مؤمنا تبغون عرض الحیوة الدنیا هر گاه ازین آیه کریمه اطلا

کفر بیکه سلام سلام گوید ممنوع باشد پس چگونه حکم به کفر صلوة و سلام گوینده خیر

الانام علیه الصلوة و السلام روا بود و قال مجده ان الذین فتنوا المؤمنین

و المؤمنات ثم یوفاهم عذاب جهنم و هم عذاب اجر تقی

رَدَّ عَنَّا الْخَبَالَ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالُوا وَلَيْسَ بِمَخْرَجٍ بَعْضُ بَعْضٍ كَقَوْلِكَ وَحَقِّ

سُومِنَ حَيْزِيَّةٍ كَوْرٍ فَمِثْلُ مَقَامِ مَا رَاخِدًا بِتَعَالَى وَرَزْرُؤًا بِمِثْلِ مَا أَنْكَرَ بِرُؤْيَا
أَيُّدَا زَاوِيَةً كَقَوْلِكَ نَكْسٌ بِرَأْسِهِ وَجَاءَ فِي الْحَدِيثِ حَرَّمَ اللَّهُ

مِنَ الْمُؤْمِنِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعَرْضَهُ وَإِنْ كَلِمَتُهُ بِهَذَا خَيْرٌ مِنْ

حَرَامِ نُوْدَاوُتَعَالَى شَاءَ خُونِ سُومِنَ أَوْ مَالِ وَأَبْرُؤِي أَوْ رَاوِ مَقْرَرِ سَاخْتِ كَقَوْلِكَ

نَشُوْدُ وَحَقِّ أَوْ مَكْرَمِ نَيْكٍ وَأَمَامِ نُوْدِي رَجِ وَرِ كِتَابِ أَوْ كَارَاوْرُوهِ قَالَ ابْنُ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ رَجَى مُسْلِمًا بَشِيئَةً يَرِيْدُ شَيْئًا جَسَدًا

اللَّهُ عَلَى جَسَدِ جَهَنَّمَ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالُوا بَعْضُ بَعْضٍ مِمَّا سَأَلْنَا رَا

بِحَيْزِيَّةٍ بَابِ رَاوَدَهُ كَمَا نَمُوْدَاوُتَعَالَى بِرِجْلِ جَهَنَّمَ مَا أَنْكَرَ أَوْ رَا

عَهْدَةً كَقَوْلِكَ خُونِ سُومِنَ أَوْ مَالِ وَأَبْرُؤِي أَوْ رَاوِ مَقْرَرِ سَاخْتِ

وَرَجَابِ ابْنِ مَعَالِدٍ كَمَا بَحْضُ حَسَدٍ وَتَسَافٍ وَرَجْدَايَ نَحْتِ شَرِيفِ شَدَّ شَعْرٍ

جَامِي مِي نُوْدِي مُسْلِمَانِ كَوَيْشِ أَنْدَرِ مَكَافَاتٍ وَرُوْعِي رَا زِيْدِ حَيْزِيَّةٍ

أَمَّا وَرَجْدَايَ قَوْلِ مَغْرَبِي كَمَا حَيْثُ نَبُوِي كَايْرِي وَجَلَّ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَ

كَأَيْرِي مِي بِالْكَفْرِ إِلَّا أَنْ تَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبَهُ كَذَلِكَ

رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ كَقَوْلِكَ نَكْسٌ بِرَأْسِهِ وَجَاءَ فِي الْحَدِيثِ حَرَّمَ اللَّهُ مِنْهُ حَتَّى يَتَوَقَّعَ

توبه نصوحه قال كل ما حزره والله مدحا وروحه

صار مورد الكرم؛ اسأل الله احكم الحكام؛ هو معط للمرام

للعالم؛ اسأل صيته تكلم والله نورف احكم الحكام صفت ووصوف

با صفت مفعول اسأل بالفظ الله مفعول وحكم الحكام مقطوع عن الصفة نحو الحمد لله

الحميد بالرفع واحكم الحكام مقبوس است از احكم الحاكمين كه او تعالى شانه و در قرآن

مجيد فرموده هر گاه ناظم قصيده از تحت رسول كرم صلى الله عليه وسلم انفرغ

يافت بجناب باري عز و هم تمهيد و عايرى حضور پر نور نواب مد ظله العالی

لا زال شمس قبال طالعه و نجوم اماله لامعه پروخت قوله

در ترجمه مصرع اول خدای زمانه نوشته و خدای زمانه استعمال نیست بلکه مورث

كفر قائل گرد و نعوذ بالله منه **اقول** در مرکبات اضافی اعتبار

است مثلا اگر گوئیم عمر و بنده زید است مراد از ان ملکیت بود و اگر گوئیم عمر و بنده

خدا است مقصود مخلوقیت باشد و خدای زمانه بمعنی صاحب و خلاق زمانه است

لا غیر برین قیاس خدای عالم و خدای گیتی و خداوند بالا و پست و خدای آسمان

و خداوند روز و غیر آن که در کلام فصیحی عجم کثیر الاستعمال است چنانچه جامی

فرماید چنانکه خدای عالمش باد؛ که نماید از عطای عالمش باد؛ و

از خدای زمانه می خدای
مطابق اینند نفسا مدعیان
است

سجدی فرماید **ب** کام تو باو افلاک یار تو؛ خداوند گیتی نگهدار تو؛ **ایضا**
 ولیکن خداوند بالا و پست؛ **ب** بعضیا در رزق برکن نیست؛ **ایضا**
 بقدرت نگهدار بالا و شیب؛ خداوند دیوان و حسیب؛ **ایضا**
 امر و زبار کست فالم؛ افتاد نظر بران جالم؛ الحمد خدای آسمان را؛
 کا ختر بد را مداز و بالم؛ **ایضا** توانا است آخر خداوند روز؛ که
 روزی رساند تو چندین مسوز؛ هر گاه خدای عالم و خدای گیتی و خدای
 آسمان و خدای روز و امثال آن گفتن صحیح بود و در اطلاق خدای زمانه
 که در معنی عام تر از خدای روز است هرگز قباحتی نباشد علاوه اینکه در بعضی
 زمانه است یکی از اسمای الهی است چنانکه در حدیث قدسی آمده **لَا تُسَبَّوْا**
الذَّهْرَ فَإِنَّا اللَّهُ وَرَبُّهُ که معنی خداست **ب** بعضی تخصیصاً و در قرآن مجید کثرت
 استعمال شده **رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَرَبُّ السَّمَوَاتِ**
وَالْأَرْضِ و غیر ذلک پس اقتدای دلائل متین بزرگان دین بی شبه
 صحیح و روایت و یاوه گوئی مغزی سر سر خطا و بیجا نغوذ بالله من اقواله
وَاللَّهِ بِعَازِلِهِ بِأَعْمَالِهِ قَوْلٌ در مصرع ثانی یای معطی را کاتبه
 حذف کردن هیچ وجهیت **اقول** حذف ساکن اخیر که از جنس

و او ویائی غیر ضمیر باشد در فواصل و توانی و قنای و صلا لفظا و کتابه جائز است

بلکه صین ضرورت بنزله واجب کفوله تعالی یوم یدع اللداع و الکبیر

المتعال و اللیل اذ ایسر و القیاس اللداعی و المتعالی و لیسر

کذا فی المراح و الغایه پس بین مصرع جهت خوف عجام و تیسیر کاتب

یای معنی حذف نموده شد **قال** اگر م الله حکم الاسلام و

عطاء مرآه المحکم **قول** در بجای عطاء می باید که عطاء باشد که

و و معنول را بنخواهد **قول** عطا در اصل اعطی است از اعطاء که ابتداء

از باب افعال آمده همچو اشوق بمعنی ترسید و الف از ان بنابر انکسار و وزن حذف

شد نحو قول الشاعر د و ا هم غیر معد و دعطانی ؛ عطاک

الله مالا غیر فان ؛ و چنین حذف و بعضی کلمات باب افعال نظما و شرا

بنظر و آمده چون حسنت و احسنت و احسنست و نیز زیادت

حرف نحو اطاع و اسطاع بفتح الهمزة کأراق و أهرأق و در سبع

معلقه در شرح بیت و نیز قمت مرابع النجوم و صابمها ؛ و دق الروا

جودها فرها مها ؛ شرح گفته صابمها اصلها اصابمها و در غیر باب

افعال بیشتر نحو قوله بالخیر خیرات و ان شرفا ؛ و لا اریک الشرا

انت ایان کان عملهم شر اجزا هم شر وانی لا اری بالشر الا

ان تشاء و مفهوم نشده که لفظ اعطاء بالکسر معترض نوشته که دام صلیحه عربی است

یا عجمی و چه معنی دارد **ع** خود غلط اما غلط انشا غلط **قول** کما فی الحدیث

من اعان طالب العلم و کوفیتم واحدا عطاء الله تعالی اجر الف

شہید **اقول** فمن اذی طالب العلم باقلام متعدده

ما اعطاه الله تعالی اجر الف شہید ام الف قاتل ارب الله علی کل

شیء **قول** سوی این مجروح عطاء بصیغه ماضی نیامده است بلکه

مصدر یک عطاء آمده است از باب افعال است نه مجروح که گاهی مصدر باب افعال

بر وزن فعال آید کما فی شمس العلوم اعطاء عطاء **اقول** فمن

تر اینکه معترض عطاء را که فعل با فاعل و مفعول جمله گردیده است ماضی قرار داده و بگو

مصدریت عطاء از باب افعال آید ماکروه حال آنکه عطاء اسم است بمعنی پوش

نه مصدر بلکه مصدرش اعطاء بر وزن افعال آمده کذا فی القاموس و

الصریح و زعم نموده که گاهی مصدر افعال بر وزن فعال آید و این نحو نیست

غلط صریح از آنکه اکثر ائمه نحو و صرف نفی این وزن ازین باب کرده اند بید توجه در مقوله

انبت لله نباتا حسنا تقدر انبت لله نبت نباتا حسنا نموده

و آنچه از شمس العلوم نقل کرده و ال مصدیت آن نیت زیرا که عطاء است عمل بجای

مصد چون صدوة قال له اتم الرسول والكرار لهما صار

للعلو علم عكسه دام امر الحکام بعمه طال مکرم العالم

مادعا الامر عطاء الله مع ما کرم لکرم پوشیده مباد که ناظم این

قصیده لفظ امر را مشتق از امر است و صنعت غیر منقوط و مخفی که جزوی از نام ذاتی

است و صنعت حروف منقوطه و امیر که از مشتق تنه امر مأخوذ است غیر اینها نظر بر تاس

معانی و اقتضای صنایع تخلص قرار داده بنا علیه در قصیده عربیه غیر منقوطه امر تخلص

آورده قول در نیمه مراد از امر امیر گرفته و کیف یکون لام اسیرا

اقول اسم فاعل موضوع می باشد برای چیزی که معنی مصدری در ذات آن مخزن

من حیث الحدوث قائم بود و صنعت مشابه موضوع برای انصاف چیزی بطریق بوی

اگر چه در نفس الامر حادث و عارض بود و این معنی برای ترجمه امر با امیر مانع و منافی نیست

علاوه اینکه در مختصر معانی نوشته و اسم الفاعل بمعنی الثبوت نحو المؤمن

والکافر و العالم و الجاهل انتهى از اینجا است که در حقیقت و حافظ و قید

و قادر و علیم و عالم و مجید و ما جید که موازن آیه و امر اند هرگز سبایت نیست

چون شائبه حدوث در صفات باری تعالی شان ممکن در تصور نباشد و در وسیطه انوار

صفت شریفه ولا یجی صیغه منها علی زنة فاعل عند الجمهور

خلافاً لاین سالك فانه اثبت مجیها علی زنة فاعل متمسكاً

بقولهم ظاهر العرض وجائل اللون وساهم الوجه انتهى

فكيف لا يكون الامر مير الا عند من جعل الغنى غنياً

قول سومای این قباحتیکه در عطاء ذکر کرده ایم نیز در اینجا موجود است *

اقول چو بیکر بود با حسن مشیر داده ایم نیز در اینجا عائد است و بنا لا

تترخ قلوبنا بعداد هک ینتنا وهب لنا من لدنک رحمۃ

انک انتا لو هاب وصل وسیم علی سیدنا

وشفی عننا محمد بن لقائم مقاماً محموداً

والله وصحبه الی یوم الحساب

میرزا لکتاب

تقول عبارات صداقت اشارات و نقوش فصوص

علمای مدراس خراسان اللہ تعالی عن الالواناس و کلکزه وغیره

مطابق اصول

محرره فدوة العلماء الاعلام و عدة الفضلاء الکرام

توجه
در اصل این کتاب در صنایع انوشیروانی
و از آنجا با عبارات و ابواب
خاص علمای نوزاد مولف مؤلف است
و با حفظ شایسته ایستگار و
پیر

استاذ المحققين جناب مولانا مولوي محمد شهاب الدين
وامت بركاتهم مدرس اولين رتبة اعظم لواب مرحوم كرنال

هذه الاجوبة موافقة لتواعد النبوة والصف والثناء * ومطابقة لكلام الله والحديث والاسلام
واقوال الائمة * للفاضل الالمعي * والنيل اللودعي * المولوي محمد عبد الغني خان * سلمه الله
وضوابطها دوية الى طريق الرشاد والسواء ما حية لانا البديع والابواب * منجية لمن كان يتقيا
في بحار الحق والعمارة * مقديا على مر اسم الاجداد والاباء * من فاعل الشريعة المحمديّة
الغراء * ما طلع من اللام الخليفة البيضاء * هذا العمري ان ذلك شيشي عجب عزيز المراد
في هذه الايام * اللهم احفظه من المحقد والحسد ومن شك فيها فليرجع الى الكتب السليمة
تسب خادم علماء دين منين محمد شهاب الدين عني الشدة وعن اسلافه

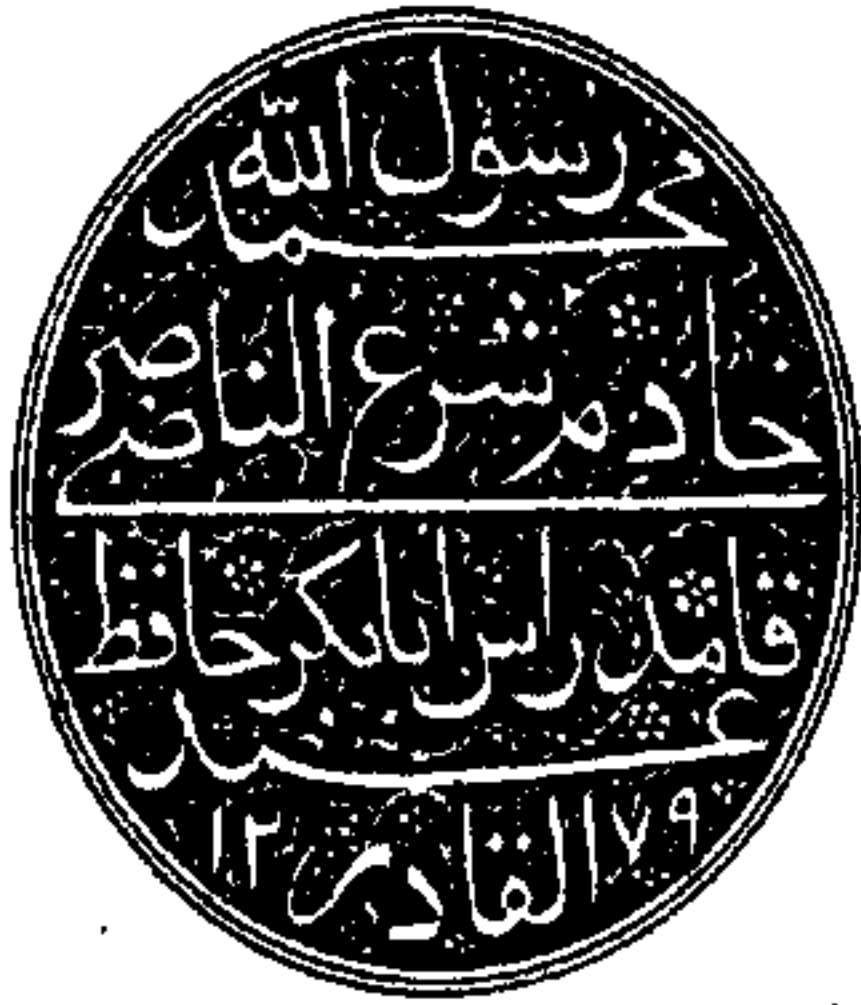


سطره صدر شريعت * منشور فضيلت * همام نادون
مولوي محمد ابوبكر حافظ عبد القادر بقاضي مدراس اوقده

هذا الرد على اعتراضات لمعرض الذي عرض على الفقيه
العرشبة النفيسة العجبة صحيح

عليا
هذا الرد على اعتراضات لمعرض الذي عرض على الفقيه العرشبة النفيسة العجبة صحيح
مولانا مولوي محمد شهاب الدين
مدرس اولين رتبة اعظم لواب مرحوم كرنال
اقوال الائمة * للنيل اللودعي * المولوي محمد عبد الغني خان * سلمه الله
وضوابطها دوية الى طريق الرشاد والسواء ما حية لانا البديع والابواب * منجية لمن كان يتقيا
في بحار الحق والعمارة * مقديا على مر اسم الاجداد والاباء * من فاعل الشريعة المحمديّة
الغراء * ما طلع من اللام الخليفة البيضاء * هذا العمري ان ذلك شيشي عجب عزيز المراد
في هذه الايام * اللهم احفظه من المحقد والحسد ومن شك فيها فليرجع الى الكتب السليمة
تسب خادم علماء دين منين محمد شهاب الدين عني الشدة وعن اسلافه
سطره صدر شريعت * منشور فضيلت * همام نادون
مولوي محمد ابوبكر حافظ عبد القادر بقاضي مدراس اوقده
هذا الرد على اعتراضات لمعرض الذي عرض على الفقيه العرشبة النفيسة العجبة صحيح

کتابه قاضی محمد ابوبکر حافظ عبدالقادر عفی الله عنه



مرقومه عظیمه الفخریه، عریف اعظم، صاحب الشرف
و البیضاء مولوی اعظم الملک بہاؤزاد امت کریم

ہذہ الاجوبہ صحیحہ تراویع عرض المعترض * و من شک فیہا فلیرجع الی کتب علوم العربیۃ

کتابه العبد العاصی محمد انور الدین عفی الله عنه



مرسومہ محقق افضل، مدق کمال، ابلیغ الفضلاء، مولوی
شیرین بیخاں بھادر افضل الشعراء، ضاعف مراد

قد اصاب من اجاب کتبہ محمد حسین الہ آبادی

کتابہ العبد العاصی محمد انور الدین عفی الله عنه

کتابہ العبد العاصی محمد انور الدین عفی الله عنه

مکتوبه علامه جلیل

مکتوبه علامه جلیل، فہامہ نیل، خضر شرمہ شعولات، مولوی محمد حیات، مدرس کلان مدرسہ اعظم نواب کرناٹک لطف

ہذہ الاجوبہ لدفع الشہات الذکورہ کافیتہ، وقع الاوامر الفاترۃ الفاصرۃ وافیہ
کتبہ العبد المذنب محمد حیات عفا اللہ تعالیٰ عنہ

مکتوبہ علامہ شہیر

مسطورہ علامہ شہیر، فہامہ کبیر، جمید نامہ مولوی غلام قادر

کثرت شفقتہ

تقدیر من زین عروس کلام بحلی التبیح والتشیح، وجلاء علی منصۃ التوضیح والتوجیہ
کتبہ العبد الفاجر غلام قادر عفی عنہ

رقم نمودہ مقام لبیب، علامہ اربیب، مہندس لکنا، مولوی سید مرتضیٰ، مدرس و مدرسہ اعظم نواب مرحوم کرناٹک

وفرت عطفونہ

مکتوبہ علامہ جلیل
این جوابی برای ذکر کردن
نشان ذکر در دست خط
و برای بیخ بر زمین
و برای نام کرناٹک و فائنہ

مکتوبہ علامہ شہیر
برای خواندن تکیہ و توفیق
تولف کر سبب است مرسوس
کلام خود را از بر یکدیگر
کردن و شرح نمودن و
جلوه داد از این تکیہ و توفیق
ساختن و توضیح نمودن

هذا الاجوبة المسعودة على اعتراضات المردودة بصحة معتقدهم



مزمزوه فاضل مكرم عالم محترم؛ فهامة نحرير؛ مولوى حاجى سيد
غلام دستگیر شاگرد استاد المحققين بقیت رافته

الفصیحة الفصیحة المصنوعة بریه عن اعتراض المعترض وجواب القائل لرد
الاعتراضات صحیح معقول عند ذوی الالهام وقله بصاعة علم المعترض ثابت لدى

اہل الکمال

کتابخانہ العلماء العلماء



تحریر کردہ عالم نحریر؛ عزیز جنیر؛ فضیلت آئین؛ مولوی
حاجی امام الدین؛ مدرس سوم مدرسہ اعظم نواب
مرحوم کر ناتنگ زاووداد

بذرة رسالة نافعة بجامعة لدقائق العلم وغوامضها؛ كاشفة لمخالف الحكم ونفائسها

کتابخانہ
ایمانی زاووداد
استاد

کتابخانہ
ایمانی زاووداد
استاد

کتابخانہ
ایمانی زاووداد
استاد

مختصر جواب سوالات المعترض * كتحفة بكرة منقولات المقرض * سيف قاطع
للخصم العنيد * ليس لها نظير ولا نزيده * خادم طلبها حق اليقين حاجي امام الدين



سليطه نووده سميع بجليل فقيه عديل فاضل لودعي
مولوي سيد محمد شوري امت خلتها

هذا الرد على اعتراضات المعترض الذي اعترض على القصة

العربية النعتية العجبية صحيح

كتبه سيد محمد شوري

رسيم كرده اكرم علماء افخم فضلا حاوي فروع
واصول مولوي حكيم محمد قدرت سول تلميذ ارشد
مولانا قاضي ارغضا علي خان مرحوم داومت عاطفته

اجاب لفاضل المحقق * والعالم المدقق * المولوي محمد عبد الغني خان بهادر بارك

الله تعالى في علمه وفضله * على اعتراضات المعترض الذي اعترض على القصة

العربية الغريبة فهو صحيح ولا ريب فيه * ومن شئنا عليه فليرجع الى الكتب العربية

وفاقی است بر جواب
فوق آنست
بای دشمنان کوشش
ان سال را مانند سال

بنیاد بر
افترض کرد و فیصیح
غنی باشد

عالم مدقق
خان بهادر
در دانش
مولانا قاضي
بدرستی
نایدی